

معرفی مؤلف مجمل التواریخ و القصص



یکی از بزرگترین نویسندگان و دانشمندان
مبرز همدان بلکه زبان پارسی مؤلف کتاب معتبر
مجل التواریخ و القصص میباشد.

نویسنده زبردست آن چنانکه از مندرجات
تصنیف نفیس وی برمیآید و نیز علامه فقید محمد
قزوینی در مقدمه‌ای که بر کتاب وی نوشته است
تصریح کرده «بدون شك از اهالی همدان یا
نواحی و مضافات آن» بوده وهم بدین سبب
است که در هر جای کتاب که اطلاعاتی مربوط
به همدان یا حوالی آن میدهد مبسوط و مفصل
است و حتی المقدور چیزی از ذکر جزئیات فرو
نمیگذارد.

چنانکه در ذکر دولت آل بویه و اخبار
ایشان برای شناساندن مرداویج مینویسد
«مرداویج آنست که مردم همدان را بکشت بکینه
دیلیمان و سپاه که مردم شهر بشهر بیرون آمده
بودند و بسیاری بکشتند از سپاه. مرداویج بیامد
و چندان بگشت که پنجاه خروار شلوار بند کشتگان
از همدان بجانب ری بردند و اندکی مردمان
ماندند در همدان و جماعتی از بازماندگان
بحضرت بغداد رفتند بتظلم پیش مقتدر و همدان
از مردم خالی شد.

همچنین در ص ۳۸۴ در شرح حال وزیر
ابوشجاع رود راوری گوید «... مردی بود
نیگسیرت و معزول شد ... بعد از آن از دست
برخاست و در خانه بنشست مدتی و پس بهمدان
آمد بقرآن خواندن ...

پس بمکه رفت و در آنجا مجاور گشت...»
علامه قزوینی رحمه الله علیه مینویسد: «از
این قرائن جزئیه منضمات با اینکه همه جا در تضعیف
کتاب و مخصوصا در صفحات ۸۱- ۸۳- ۳۹۷-
۴۰۳- ۵۲۰- ۵۲۲ شرح مفصل مبسوطی باتمام
جزئیات و خصوصیات از وقایع تاریخی راجع
به همدان و اسدآباد و کنگاور و دینور و از افسانه‌ها
و قصص و جغرافیا وصف آثار و ابنیه نقاط مذکور
بدست میدهد برای خواننده تقریبا قطع حاصل
میشود که مؤلف این کتاب بدون شك از اهالی
همدان یا نواحی و مضافات آن بوده است و قطعا

بهمین مناسبت است که در خصوص وقایع تاریخی
همدان نواحی در زمان دیالمه و دشمن زیاران
وامراء اکراد از سلسله بدرین حسنویه و پسرش
هلیل (هیلال) و غیر هم از اواخر قرن چهارم
بعده اطلاعاتی بکر و تازه در این کتاب مندرج
است که در کمتر کتابی دیگر گویا میتوان بدست
آورد».

ظاهرا مصنف کتاب مجمل التواریخ و القصص
در نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم (یعنی
بین سالهای ۴۵۰ و ۵۵۰) میزیسته. گویا چندی
نیز در اصفهان و اهواز گردش کرده و ظاهر اینک
چند در اصفهان از جمله دبیران آل سلجوق بوده
است.

متأسفانه با استقصای کاملی که در کتاب
وی بعمل آمد نام و لقب وی معلوم نگردید و شرح
حال او نیز بیش از این بدست نیامد ولی چنانکه
علامه قزوینی آورده است وی بنا بتصریح خود
جدش مهلب بن محمد بن شادی نام داشته چنانکه
مینویسد «... چنان خواندم در کتابی بخط جد
مهلب بن محمد شادی ...» و نیز بطوریکه از این
عبارت معلوم میگردد جدوی ظاهر از نویسندگان
و ارباب قلم بوده است.

کتاب مجمل التواریخ و القصص بطوریکه
مصنف آن در چند مورد تصریح کرده است بسال
۵۲۰ هجری و گویا در اسدآباد و بنا بدرخواست
یکی از مهتران و مشاهیر نگاشته شده چنانکه
خود در آغاز کتاب و سبب تالیف آن گوید:

«مرا این اندیشه از آن روی برخاست که
سخن پادشاهان عجم و نسق و سیرایشان همی رفت.
مهتری از جمله مشاهیر و بزرگان حاضر بود
باسدآباد از من هر چیزی میپرسید بحکم آنکه
شناخته بود و هوس من در کتاب خواندن و مشافهه
دید آنچه بر خاطر بود گفته شد و بر دیده بر سر
شراب دوسه درج بنوشیم در این معنی و پس باطل
کردم بعد مدتی و اندیشیدم که چون یادگاری
بخواهد ماند در آن تأملی بهتر باید کرد و رنج
بردن تا از آن فائده حاصل شود ... و عزم محقق
کردم بر تالیف این کتاب و اگر چه فراغت نبود

بر حسب رضایت خویش نبشته شد ... وابتدا کرده شد اندر سال پانصد و بیست از هجرت پیغمبر ع ...»

این کتاب مشتمل بر ۲۴۴ باب است که در ۲۰ باب اول آن نخست از تاریخ آدم ابوالبشر و سایر انبیاء سخن میراند سپس پیداشاهان و سلاطین عجم پیش از اسلام نظیر پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان می‌پردازد و از آن پس تاریخ اسلام و خلفای اموی و مروانیان و عباسی را بشرح مینگارد و در آخر از سلاطین بعد از اسلام تا سال ۵۲۰ که عهد حکومت سلاجقه است شرح مینویسد سباب دیگر را بسایر وقایع و عجائب عالم و صفت سرزمینهای جهان و القاب پادشاهان و شهرها و مطالب جغرافیائی و حوادث دیگر اختصاص میدهد و در باب آخر از شهرهای اسلامی و ولایات ایران نام میبرد.

کتاب *مجمعل التواریخ و التخصص* یکی از آثار نفیس و معتبر زبان فارسی است و گذشته از ارزش علمی آن که علامه قزوینی از آن یاد کرده است از لحاظ ادبی نیز دارای مزایائی بسیار است و نویسندگان آن را در ردیف کتب معتبر فارسی نظیر تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان و غیره می‌آورند و بقول مرحوم بهار:

«این کتاب رامیتوان یکی از کتب فصیح و جزیل اثر فارسی شمرد و آنرا یکی از حلقه‌های متقن و استوار سلسله تطور اثر فارسی قرارداد...»
از مزایا و اختصاصات کتاب یکی آنست که نام پاره‌ای از کتب که مورد استفاده مصنف آن بوده است تا با مروز بجای مانده و حال آن که ما را از وجود آن کتاب‌ها هیچ اطلاعی درست نیست و شاید حوادث روزگار آنها را از میان برده باشد مانند همدان نامه اخبار نریمان و سام و سایر کتب دیگر که در مقدمه کتاب از آنها نام برده شده برخی از بزرگان و دانشمندان همدان که نامشان در این کتاب رفته است عبارتند از:

عبدالرحمن بن عیسی الکاتب الهمدانی و عباس بن مشکویه و حسن بن علی رقام همدانی.
همچنین از لحاظ سبک نویسندگی و حفظ نوادر لغات و ترکیبات زبان پارسی و سایر اختصاصات این کتاب را مزایای بسیار است و

برای اطلاع از تفصیل آن رجوع فرمایند بمقدمه کتاب بقلم مرحوم بهار.

اینک نمونه‌ای از اثر کتاب را ذیلامیآورد:

همدان شهر است که در عراق و خراسان متفقاند که بدرستی هوا آن شهر نیست و مردمش غریب دوست باشند و درویش دار و در بنیاد همدان قدیم اختلافست قومی گویند همدان قدیم آنجا بوده است که اکنون سیستان است و آن دیهی است نزدیک همدان و ملکی از ملکان عجم که او را داراب بن ارفخشند خوانند آنجا ایگه فرود آمد و پسری از این ملک بشکار رفت در آن نواحی، این جایگاه که اکنون شهرستان است چشمه‌ای بود، شکار در آن جایگه رفت و اسب ملک زاده را در آن جایگه برد و لجمه (بضم اول بمعنی کوه مسطح و لجمه وادی دهانه آنست) و وحل بود، قضا خدای چنان بود که شاهزاده هلاک شد، پس ملک عجم بفرمود تا منبع آن چشمه را به پشم بپاکنند و بخاک و گل بینباشند، و چون بعهد دارآی بن بهمن رسید بر سر آن پشته حصاری ساختند، و گویند دوازده هزار سوار و پیاده جرائی (اجرائی یعنی مواجب خوار) بر آنجا بودند و بجهت نگاهداشت فرزندان دارا و دارا از قبل اسکندر رومی و همچنین روایت کنند از ابی منذر هشام بن الثابت الکلبی که بناء همدان، همدان بن الفوح بن سام بن نوح نهاده است و همدان و اصفهان دو برادر بودند، و همچنین گویند که همدان ملکی کرده است که نام او میس بن حلوان بوده است اما حقیقت آنست که بناء همدان جمشید بن (و) یونجهان بن صالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح کرده است و ابن المقفع در کتاب سیر العجم آورده است که بناء همدان ملکی کرده است که دیوان در فرمان او بودند پیش از سلیمان و از این جایگه درست میشود که ملک جمشید بوده است و چون بهمن بدین موضع رسید خراب یافت، آن را عمارت فرمود، بعد از آن دارا عمارتی فرمود کردن، و در همدان نامه که عبدالرحمن بن عیسی الکاتب الهمدانی کرده است آورده است یکی بالفاظ پهلوی که، ساروجم کرد، بهمن کمر بست، دارا (ی) دارا گردآهم آورد و این کلمات بقیه در صفحه ۳۸

بعد از واقعه حکمیت وقتی خوارج نهر روان از سپاه او جدا شدند علی (ع) میدانست خوارج جنگ با او را تدارک میبینند حتی چند تن از سرداران مصلحت دیدند قبل از اینکه آنها دست بکار شوند امیرالمومنین (ع) فرمان حمله بدهد ولی امام فرمود: در عین حال که اطمینان دارم بزودی دست به تیغ خواهند برد مادام که آنها شروع بجنگ نکرده‌اند هرگز شمشیر بروی آنها نخواهم کشید.

در جنگ جمل عینا چنین کرد و در وقعه صفین و در تمام حوادث جنگی کوچک و بزرگ زندگی چه زمان پیغمبر و چه ایام خلافت قبل از اینکه دست به شمشیر برد همان دست را برای صلح و سلم بطرف دشمن دراز کرد شمشیر نکشید جز اینکه از صلح مایوس شد و باز هم صبر کرد و سرداران را همیشه از اینکه پیش از دشمن دست به اسلحه ببرند منع کرد.

روزی مردم را موعظه میکرد بحدی گرم و گیرا و جذاب سخن گفت که یکی از خوارج در عین کراهت و بغض نسبت بامیرالمومنین (ع) دچار شگفتی شده بود فریاد زد خدایش بکشد و ه که این کافر چه دانشمند است. این جسارت بیاران علی (ع) گران آمد خواستند او را بکشند مولا منعشان کرد و فرمود: به من ناسزا گفت یا باید او را فحش داد یا بخشود.

با تمام بغض و عداوتی که ما بین او و معاویه و سپاه او و سربازان معاویه وجود داشت هیچگاه بنام انتقام و خونخواهی جز در صورت لزوم و بمقدار لازم اجازه خونریزی نداد و با شمشیری که می توانست شیران را بدو نیم کند کسی را بخاطر دشمنی و کینه نکشت.

در جنگ صفین مردی از سپاه معاویه -

بقیه در شماره آینده

* * * * *

بقیه از صفحه ۲۷

فرسنگی زیارت می‌آمد، و انصاف در آنست که در همدان اگر امن باشد هیچ شهری در اسلام مقابل آن نباشد از فراخی نعمت و درستی هوا و آب و غریب دوستی و درویش داری اهل همدان، و تزیینت‌های بی‌شمار و درحوالی آن عجایبها بسیار است که عبدالرحمن در همدان نامه آورده است، چنانکه منار سب گورگه بدیه خسنجین بوده است، و ناوس آهوی بهرام گور، و شیر سنگین، و چاهی که بدیهی است که آنرا ستق خوانند و آبی که با سنگ می‌باشد سنگی که چیزی بر آن نوشته است، بر دره‌ای که معروف به تبنابر نزدیک اروند و ایوان سوری و کوه اروند و حکایت درخت بلوط که از عهد دارا در سرای احمد هرون ابناء الحسن بود، و ازین نوع عجایب بسیار است که آنرا در همدان نامه شرح داده آمد، و مقصود ازین عمارت اسلامی است که بکدام تاریخ بود و السلام.

پهلوی حجت است پهلوی گویانرا همچنانکه عرب را شعر تازی، و همچنین همدان نامه می‌آورد که همدان قدیم بزرگ بوده است چنانکه سه فرسنگ درازنای آن بوده است، و بازار زرگران آنجا بوده است که اکنون سیجا بادست و بخت نصر با صد هزار سوار آنرا حصار داد و نتوانستند تا عاقبت بهار گاه مسیلهاء آب کوه اروند در بست تا گرد آمد و گشوده شد، و شهر را خراب بکردند اگر چه مقصود از این ذکر بنیاد اسلام است که در فرود اما اینقدر گفته شد تا بدانند که همدان شهری بزرگ و قدیم بوده است، اما بوقت اسلام از همدان اسپیدز مانده بود و بعضی خانها درحوالی (و) آنرا قصر ایض میخواندند، بعد از آن، آنرا دیواری ساختند و چهار دروازه، و بمدتی نزدیک آنرا باطل گردانیدند و عمارت در افزودند در ستمستین و ماتین و گورستانها را از دروازه‌ها در شهر گرفتند و شهر را دروازه ساختند چنانکه این ساعت پیداست و شهر را گرد برگردان قرب

نقل از کتاب بزرگان و سخن سریان همدان

تالیف دکتر مهدی درخشان